

Neutralizing legal protections for individual security in the Iranian criminal justice system: An analysis of the political, legal, institutional, and discursive contexts

Mehrzad Razmjoui <sup>1</sup>

Jafar Koosha (Author)<sup>2</sup>

Baqer Shamloo <sup>3</sup>

Received: 27 August 2023

Reception: 2 December 2023

Abstract:

Personal security, as one of the most fundamental rights of citizenship and a criterion for measuring the legitimacy of public power, has been explicitly recognized in the Iranian legal system at the level of the Constitution and ordinary laws; however, executive experience shows that normative recognition has not necessarily led to the practical realization of protection and a persistent gap has formed between “written law” and “effective protection.” Hence, the main challenge is not the lack of protective rules, but rather the mechanisms that allow power to empty the protective function from within without explicitly violating the law, and at the very moment when the law is in place, it destroys its protective power.

Keywords: personal security, neutralization of legal protections, state of exception, parallel security proceedings, structural immunity, crime of power

---

<sup>1</sup>doctoral student of criminal law and crime , central tehran , azad university , tehran , iran

<sup>2</sup> Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran <sup>3</sup> Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran

<http://doi.org/10.30510/pscci.2026.479871.1083>

## خنثی سازی حمایت های قانونی از امنیت فردی در نظام حقوق کیفری ایران: تحلیل بسترهای سیاسی؛ حقوقی، نهادی و گفتمانی

مهرداد رزمجویی<sup>۱</sup> تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۵

جعفر کوشا (نویسنده مسئول)<sup>۲</sup>

باقرشاملو<sup>۳</sup> تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

### چکیده:

امنیت فردی به مثابه یکی از بنیادی ترین حقوق شهروندی و معیار سنجش مشروعیت قدرت عمومی، در نظام حقوقی ایران در سطح قانون اساسی و قوانین عادی به صراحت شناسایی شده است؛ با این حال، تجربه اجرایی نشان می دهد که شناسایی هنجاری الزاماً به تحقق عملی حمایت منجر نشده و میان «قانون نوشته» و «حمایت مؤثر» شکافی پایدار شکل گرفته است. از این رو چالش اصلی نه کمبود قواعد حمایتی، بلکه سازوکارهایی است که به قدرت امکان می دهد بدون نقض صریح قانون، کارکرد حمایتی آن را از درون تهی کند و در همان لحظه ای که قانون برقرار است، توان حمایتی آن را از میان می برد.

کلید واژه ها: امنیت فردی، خنثی سازی حمایت های قانونی، وضعیت استثناء، دادرسی امنیتی موازی، مصونیت ساختاری، جرم قدرت

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

<sup>۲</sup>. گروه حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران

<sup>۳</sup>. گروه حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران

امنیت فردی در نظریه دولت حقوقی، نه صرفاً یکی از حقوق شهروندی، بلکه شاخص سنجش حدود مشروعیت قدرت عمومی است. هر جا که اقتدار سیاسی، به هر دلیل، در معرض تحدید قرار گیرد، نخستین معیاری که باید فعال شود، تضمین امنیت فرد در برابر تعرض قدرت است. در نظام حقوقی ایران نیز این جایگاه به روشنی در متن قانون اساسی و قوانین عادی تثبیت شده است؛ اصول ۳۲، ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی و مواد ۵۷۰ تا ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی، از منظر نصّ حقوقی، شبکه‌ای فشرده و صریح از تضمین‌های حمایتی را برای صیانت از آزادی‌های فردی پیش‌بینی کرده‌اند. از این منظر، به نظر می‌رسد که نظام حقوقی ایران در سطح هنجاری، با کمبود قاعده حمایتی مواجه نیست. مضاف آنکه اصل نهم قانون اساسی، وضع قوانینی را که با آزادی‌های مشروع مردم منافات داشته باشد صریحاً ممنوع اعلام می‌کند (علیزاده و کاویانی، ۱۳۸۹: ۲۶۶).

با این همه، تجربه عملی اجرای قانون و تحلیل کارکردی سازوکارهای عدالت کیفری، تصویری متفاوت ارائه می‌دهد. در بسیاری از موارد، امنیت فردی با وجود تصریح قانونی، در عمل از حمایت مؤثر برخوردار نیست و ضمانت‌های پیش‌بینی شده در متن قانون، به فعلیت نمی‌رسند. این شکاف میان «وجود هنجار حمایتی» و «تحقق عملی حمایت»، مسئله‌ای است که نمی‌توان آن را صرفاً با ارجاع به ضعف اجرا یا تخلف موردی توضیح داد. پرسش اساسی در این نقطه شکل می‌گیرد: چگونه ممکن است قانونی که در متن خود، رفتار ناقض امنیت فردی را جرم‌انگاری کرده و برای آن ضمانت‌اجرا تعیین نموده است، در عمل نتواند نقش حمایتی خویش را ایفا کند؟ و افسانه بی‌کیفرمانی حکومت‌ها تداوم یابد (اله‌ام، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

تمرکز بر این پرسش، نگاه پژوهش را از سطح نقض صریح قانون به سطحی عمیق‌تر منتقل می‌کند؛ سطحی که در آن قانون حذف نمی‌شود، بلکه از کارکرد حمایتی تهی می‌گردد. اینجاست که، مسئله دیگر «بی‌قانونی» نیست، بلکه «بی‌اثر شدن قانون» است. در این وضعیت، قدرت نیازی به عدول آشکار از نصوص حمایتی ندارد؛ کافی است سازوکارهایی ایجاد شود که اجرای آن نصوص، پرهزینه، دشوار یا ناممکن گردد. بدین ترتیب، قانون در سطح صوری باقی می‌ماند، اما در سطح کارکردی، از ظرفیت تحدید اقتدار تهی می‌شود. این همان وضعیتی است که در ادبیات انتقادی از آن با عنوان خنثی‌سازی نهادی حمایت‌های قانونی یاد می‌شود؛ وضعیتی که در آن قدرت، در دل خود قانون، امکان بی‌اثر کردن قانون را تولید می‌کند.

در این چارچوب، پرسش پژوهش حاضر نه اثبات وجود نقض‌های موردی، بلکه تحلیل منطق ساختاری‌ای است که اجازه می‌دهد امنیت فردی، علی‌رغم وجود نصوص حمایتی، در عمل آسیب‌پذیر باقی بماند. فرض ضمنی پژوهش آن است که خنثی‌سازی حمایت‌های قانونی، فرآیندی تک‌ساحتی نیست؛ بلکه در چهار بستر درهم‌تنیده سیاسی، حقوقی، نهادی و گفتمانی رخ می‌دهد. در بستر سیاسی، اولویت‌بخشی به بقای ساختار و امنیت حاکمیت، زمینه تعلیق عملی حقوق فردی را فراهم می‌کند؛ در بستر حقوقی، تفسیرهای موسع از مفاهیم امنیتی و ایجاد مسیرهای دادرسی امنیتی، ضمانت‌های آیینی را محدود می‌سازد؛ در بستر نهادی، هم‌پوشانی ساختارهای امنیتی و قضایی، امکان نظارت مستقل را تضعیف می‌کند؛ و در بستر گفتمانی، بازتعریف مفاهیمی چون امنیت، نظم و تهدید، امکان نام‌گذاری حقوقی نقض را کاهش می‌دهد. از این رو در منطق حکمرانی، هر جا که امنیت فردی با مصلحت بقا، ثبات یا اقتدار سیاسی در تعارض قرار گیرد، این تعارض نه از مسیر موازنه حقوقی، بلکه از طریق ترجیح سیاسیحل می‌شود (راس، ۱۳۹۸: ۱۲۱).

از این منظر، امنیت فردی نه در نقطه‌ای بیرون از قانون، بلکه در دل سازوکارهای قانونی و نهادی، به تدریج تضعیف می‌شود. اهمیت این تحلیل در آن است که نشان می‌دهد جرم قدرت، الزاماً در قالب نقض آشکار قانون رخ نمی‌دهد؛ بلکه می‌تواند محصول تعامل سازوکارهایی باشد که قانون را حفظ می‌کنند اما کارکرد حمایتی آن را محدود می‌سازند. در چنین وضعیتی، نظام عدالت کیفری به جای آنکه مرز میان اقتدار و حق باشد، خود به میدان بازتولید اقتدار تبدیل می‌شود. در حالی اقتدار کیفری زمانی مشروع است که مبتنی بر رضایت عمومی، اصل ضرورت و اصل تناسب باشد (Barnes, 1984: 180).

پژوهش حاضر، تلاش دارد با پیوند دادن متن قوانین، ساختارهای نهادی و منطق گفتمانی حاکم، تصویری منسجم از چگونگی خنثی‌سازی حمایت‌های قانونی ارائه دهد. هدف نهایی، نه صرفاً توصیف یک وضعیت، بلکه روشن ساختن سازوکارهایی است که بازفعال‌سازی ظرفیت‌های حمایتی قانون را ممکن می‌سازند؛ چرا که تا زمانی که منطق خنثی‌سازی شناخته نشود، هر اصلاح تقنینی یا نهادی، در معرض جذب و بی‌اثر شدن در همان ساختار باقی خواهد ماند. از این رو، می‌کوشد نشان دهد که امنیت فردی در نظام حقوقی ایران، بیش از آنکه با فقدان قاعده مواجه باشد، با فرایندهای ساختاری بی‌اثر شدن قاعده روبه‌روست؛ فرایندهایی که تنها با تحلیل هم‌زمان سیاست، حقوق، نهاد و گفتمان قابل فهم و اصلاح‌اند.

۲. سازوکارهای بنیادین خنثی‌سازی حمایت‌های قانونی از امنیت فردی

تحلیل شکاف میان «نصوص حمایتی» و «حمایت مؤثر» زمانی عمق می‌یابد که مسئله را نه در سطح تخلف‌های موردی، بلکه در سطح منطوق‌های ساختاری عمل قانون بررسی کنیم. خنثی‌سازی حمایت‌های قانونی، برخلاف تصور ابتدایی، محصول فقدان قاعده یا حذف صریح ضمانت‌ها نیست؛ بلکه نتیجه سازوکارهایی است که در دل خود نظم حقوقی شکل می‌گیرند و به قدرت امکان می‌دهند بدون خروج از چارچوب رسمی قانون، ظرفیت تحدیدکننده آن را تضعیف کنند. همچنان که فوکو معتقد است قدرت با پوشش قانون و به نام نظم، آزادی را مهار می‌کند (فوکو، ۱۴۰۳: ۲۲۶). سازوکارهای خنثی‌سازی را می‌توان در سه سطح بنیادین بقای ظاهری قانون، تهی‌سازی اجرایی ضمانت‌اجراها و بازتعریف معنایی رفتار ناقض صورت‌بندی کرد.

## ۱-۲. بقای ظاهری قانون و تولید مشروعیت از طریق نصوص حمایتی

نخستین سازوکار خنثی‌سازی، حفظ صوری قواعد حمایتی در متن قانون و هم‌زمان کاستن از کارکرد عملی آنهاست. در این وضعیت، قانون نه حذف می‌شود و نه به صورت آشکار نقض؛ بلکه به‌عنوان سندی دال بر پابندی به نظم حقوقی باقی می‌ماند. این بقای ظاهری، دو کارکرد اساسی دارد: از یک سو سرمایه مشروعیت نظام حقوقی را در سطح داخلی و بین‌المللی حفظ می‌کند و از سوی دیگر، هرگونه انتقاد را با ارجاع به وجود همان نصوص حمایتی پاسخ می‌دهد. گیدنز این وضعیت را «دوگانگی مشروعیت» می‌نامد؛ یعنی وضعیتی که در آن قانون در ظاهر حق را اعلام می‌کند، اما در عمل ناتوانی خود را در حمایت از آن آشکار می‌سازد (Giddens.1985: 144).

آنگونه که در چارچوب نظری «وضعیت استثناء»، آگامبن توضیح می‌دهد که چگونه امکان تعلیق کارکرد قانون می‌تواند در دل خود قانون نهادینه شود، بی‌آنکه ضرورتاً به لغو رسمی آن بیانجامد (Agamben, 2005:265). در این منطق، قانون همچنان برقرار است، اما حوزه اجرای آن به واسطه ملاحظات امنیتی یا مصلحتی محدود می‌شود. نتیجه آن است که «استثناء» در پوشش «حفظ نظم حقوقی» عمل می‌کند.

مصادق عینی این سازوکار، در فاصله میان «اعلام حق» و «امکان اعمال حق» قابل مشاهده است. برای مثال، حق دسترسی به وکیل در قانون به رسمیت شناخته شده است؛ اما اگر شرایط زمانی، آیینی یا تفسیری به گونه‌ای تنظیم شود که دسترسی مؤثر و فوری به وکیل عملاً به تأخیر افتد یا محدود گردد، حق در سطح اعلام باقی می‌ماند اما کارکرد حمایتی آن تضعیف می‌شود. در چنین وضعیتی، ارجاع به نص قانون برای اثبات پایبندی به حقوق، به جای آنکه ابزار حمایت باشد، به ابزار دفاع از ساختار قدرت تبدیل می‌شود.

این سازوکار با آنچه گرین و وارد در تحلیل جرم دولتی از آن به عنوان «مشروعیت‌سازی از طریق قواعد رسمی» یاد می‌کنند هم‌خوان است؛ جایی که وجود هنجارهای رسمی لزوماً مانع از نقض سیستماتیک نمی‌شود، بلکه گاه پوششی برای آن فراهم می‌آورد (Green & Ward, 2004). در نتیجه، بقای ظاهری قانون نه نشانه کارآمدی آن، بلکه در برخی موارد نشانه انتقال کارکرد آن از «تحدید اقتدار» به «تولید مشروعیت برای اقتدار» است.

دومین سازوکار بنیادین، تهی سازی اجرایی ضمانت اجراهای قانونی است؛ فرآیندی که در آن ضمانت اجرا در سطح نظری وجود دارد، اما شرایط فعال سازی آن به گونه ای تنظیم می شود که در عمل کارآمد نباشد. در این وضعیت، نه جرم انگاری حذف شده و نه مسیر رسیدگی به طور رسمی مسدود است؛ بلکه شبکه ای از موانع آیینی، زمانی یا نهادی، امکان تحقق حمایت مؤثر را کاهش می دهد.

تحلیل تقابل «کنترل جرم» و «دادرسی منصفانه» نشان می دهد که در الگوهای امنیت محور، اولویت عملی غالباً به کارآمدی کنترلی داده می شود و تضمین های آیینی در مرتبه ثانوی قرار می گیرند. راهبرد اصلی این فضا قربانی شدن موازین دادرسی منصفانه به بهانه تامین امنیت است (قپانچی و دانش ناری، ۱۳۹۱: ۱۶۹). این تقدم کارکرد کنترلی بر کارکرد حمایتی، زمینه ساز آن است که ضمانت اجراهای پیش بینی شده در قانون، به «ضمانت های معلق» تبدیل شوند؛ یعنی ضمانت هایی که تحقق آنها منوط به شرایطی است که به ندرت فراهم می شود.

مصادق های عینی این تهی سازی را می توان در چهار سطح مشاهده کرد:

فرسایش زمانی حمایت؛ رسیدگی به شکایت از رفتار ناقض امنیت فردی، به گونه ای طولانی و پیچیده می شود که اثر فوری و بازدارنده ضمانت اجرا از میان می رود.

ابهام در مسیرهای رسیدگی؛ نبود شفافیت درباره مرجع صالح، مهلت ها و حدود صلاحیت ها، هزینه پیگیری را برای شهروند افزایش می دهد.

کاهش اثر اجرایی تصمیمات؛ در صورت صدور رأی یا تصمیم حمایتی، نظارت مؤثر بر اجرای آن و تضمین اثر بازدارنده آن ضعیف است.

و جابه‌جایی پاسخ‌گویی از سطح کیفی به اداری: رفتارهایی که قابلیت تعقیب کیفی دارند، در قالب رسیدگی‌های داخلی یا انضباطی حل و فصل می‌شوند و بدین ترتیب از حوزه پاسخ‌گویی عمومی خارج می‌گردند.

در این چارچوب، تهی‌سازی اجرایی را می‌توان به‌مثابه «تعلیق غیررسمی قانون» تحلیل کرد؛ تعلیقی که نه در متن قانون، بلکه در معماری اجرای آن رخ می‌دهد. این تحلیل نشان می‌دهد انسداد مسیر پاسخ‌گویی، نقشی کلیدی در استمرار نقض‌های ساختاری ایفا می‌کند ( Green & Ward, 2004 :66 ).

## ۳-۲. بازتعریف معنایی و امنیتی‌سازی گفتمان حقوقی

سومین سازوکار بنیادین خنثی‌سازی، در سطح معنا و زبان رخ می‌دهد. در این سطح، رفتار ناقض امنیت فردی نه به‌عنوان «نقض حق»، بلکه در قالب «ضرورت حفاظتی»، «مصلحت امنیتی» یا «اقدام تخصصی» بازتوصیف می‌شود. این بازتعریف معنایی، پیش از آنکه فرایند ارزیابی حقوقی آغاز شود، چارچوب تفسیر آن را شکل می‌دهد.

آگامبن نشان می‌دهد که در وضعیت استثناء، مرز میان قاعده و تعلیق، از طریق بازتعریف ضرورت، جابه‌جا می‌شود ( Agamben, 2005 :277 ). وقتی «ضرورت امنیتی» به مفهومی کش‌دار و فاقد معیارهای

محدودکننده تبدیل شود، امکان آن فراهم می‌گردد که محدودیت‌های گسترده بر حقوق فردی، در قالب ضرورت توجیه شوند.

مصادق عینی این سازوکار در زبان رسمی و اداری قابل مشاهده است؛ جایی که واژگانی چون «تهدید»، «اخلال در نظم»، «اقدام علیه امنیت» یا «ناامنی شدید» جایگزین توصیف دقیق حقوقی رفتار می‌شوند. این تغییر واژگانی، صرفاً یک مسئله زبانی نیست؛ بلکه پیامد حقوقی دارد. وقتی رفتار در قالب «تأمین امنیت» توصیف شود، ذهنیت نهادی و عمومی آن را در چارچوب مشروعیت تحلیل می‌کند و احتمال نام‌گذاری آن به‌عنوان «نقض» کاهش می‌یابد. بر همین اساس است که دولت‌ها سعی دارند وانمود کنند اقدامات آنها برای حفظ امنیت ملی است (عبداللهی، ۱۳۹۰: ۶۷).

در این چارچوب، امنیتی‌سازی گفتمان، به ابزار محدودسازی تدریجی حوزه حمایت تبدیل می‌شود. نتیجه آن است که حتی پیش از ورود به مرحله رسیدگی قضایی، میدان معنا به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شده است که ظرفیت انتقادی حقوق تضعیف شود. این همان نقطه‌ای است که خنثی‌سازی از سطح ساختار به سطح ادراک عمومی نفوذ می‌کند و «جرم قدرت» نه تنها از تعقیب، بلکه از نام‌گذاری نیز دور می‌ماند.

در مجموع بقای ظاهری قانون، تهی‌سازی اجرایی و بازتعریف معنایی - به‌صورت منفرد عمل نمی‌کنند؛ بلکه در تعامل با یکدیگر شبکه‌ای منسجم می‌سازند. بقای صوری قانون، سرمایه مشروعیت را حفظ می‌کند؛ تهی‌سازی اجرایی، هزینه پاسخ‌گویی را افزایش می‌دهد؛ و بازتعریف معنایی، حساسیت انتقادی نسبت به نقض را کاهش می‌دهد. حاصل این تعامل، نظامی است که در آن امنیت فردی در

سطح نصوص تثبیت شده، اما در سطح عمل، به طور ساختاری آسیب پذیر باقی می ماند.

بدین ترتیب، خنثی سازی حمایت های قانونی را نمی توان صرفاً به ضعف اجرا یا تخلف فردی فروکاست؛ بلکه باید آن را در سطح منطق های درونی حکمرانی کیفی تحلیل کرد؛ منطق هایی که قانون را حفظ می کنند، اما ظرفیت تحدیدکننده آن را محدود می سازند. این چارچوب مفهومی، مبنای تحلیل چهار بستر سیاسی، حقوقی، نهادی و گفتمانی خواهد بود که در ادامه بررسی می شود.

### ۳. بسترهای خنثی سازی حمایت های قانونی از امنیت فردی

خنثی سازی حمایت های قانونی از امنیت فردی، پدیده ای تک بعدی یا محدود به سطح اجرا نیست؛ بلکه در یک شبکه چندلایه شکل می گیرد که سطوح سیاسی، حقوقی، نهادی و گفتمانی را به صورت درهم تنیده در بر می گیرد. هر یک از این بسترها به تنهایی می تواند ظرفیت حمایتی قانون را محدود سازد، اما آنچه خنثی سازی را به یک منطق پایدار تبدیل می کند، برهم کنش این چهار سطح است؛ به گونه ای که هر سطح، کارکرد سطح دیگر را تقویت و تثبیت می کند.

#### ۱-۳. بستر سیاسی: تقدم منطق بقا بر منطق حق

در سطح سیاسی، امنیت فردی در نسبت با امنیت حاکمیت تعریف می شود. در نظریه دولت مدرن، امنیت عمومی و امنیت فردی در اصل باید مکمل یکدیگر باشند؛ اما در منطق امنیت محور، این نسبت وارونه می شود و امنیت حاکمیت در موقعیت برتر قرار می گیرد. یعنی همان چیزی که گارلند از آن به عنوان «کیفر به مثابه عدالت» یاد می

کند (Garland, 2001: 14). در چنین وضعیتی، هر جا که میان حفظ اقتدار و تضمین آزادی‌های فردی تعارض ادراک شود، ترجیح عملی غالباً به سمت تثبیت اقتدار میل می‌کند.

مصادق عینی بستر سیاسی را می‌توان در نحوه مواجهه ساختار قدرت با وضعیت‌های بحران‌گونه مشاهده کرد. در چنین شرایطی، الگوی غالب تصمیم‌گیری، افزایش سرعت و شدت مداخله در کنار کاهش نظارت مؤثر و محدودسازی تضمین‌های آیینی است. به گونه‌ای که می‌توان گفت در صورت تعارض امنیت با حقوق و آزادی‌های فردی این حقوق و آزادی‌های فردی است که نادیده انگاشته می‌شود (توجهی و دهقانی، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۵). به‌عنوان نمونه، در وضعیت‌های امنیتی، مرحله پیش‌کیفری تقویت و نظارت قضایی تضعیف می‌شود؛ دامنه مداخله گسترش می‌یابد، اما دامنه پاسخ‌گویی کاهش پیدا می‌کند. این تغییر اولویت، به‌صورت رسمی در متن قانون ظاهر نمی‌شود، اما در سطح عمل، کارکرد حمایتی آن را محدود می‌سازد.

در چارچوب تحلیل جرم دولتی، گرین و وارد توضیح می‌دهند که دولت‌ها در موقعیت‌های تهدید ادراک‌شده، با اتکا به منطق ضرورت، اقداماتی را مشروع می‌سازند که در شرایط عادی با اصول حقوقی در تعارض است (Green & Ward, 2004: 54). بنابراین بستر سیاسی، نخستین حلقه‌ای است که در آن امنیت فردی از «معیار تحدید اقتدار» به «متغیر وابسته به اقتدار» تبدیل می‌شود.

### ۲-۳. بستر حقوقی: امنیتی‌سازی تفسیر و دگرگونی کارکرد دادرسی

در سطح حقوقی، خنثی‌سازی از طریق بازتفسیر مفاهیم و دگرگونی سازوکار دادرسی رخ می‌دهد. قانون در ظاهر باقی است، اما معنای آن در لحظه اجرا تغییر می‌کند. این تغییر نه از طریق حذف نصوص

حمایتی، بلکه از طریق گسترش تفسیری مفاهیم امنیتی و محدودسازی عملی تضمین‌های آیینی تحقق می‌یابد. بدین سان امنیت فردی نه از طریق حذف قواعد حمایتی بلکه از مسیر تضعیف کارکردی آن‌ها فرسایش می‌یابد (مرادپور، ۱۳۹۹: ۱۱۹).

اصل قطعیت حقوقی اقتضا می‌کند که مفاهیم محدودکننده آزادی، دقیق، روشن و قابل پیش‌بینی باشند (Robinson, 2014: 621). اما در شرایط امنیت‌محور، مفاهیمی چون «ضرورت»، «مصلحت نظام»، «اخلال در نظم» یا «امنیت ملی» به‌گونه‌ای تفسیر می‌شوند که دامنه شمول آنها گسترش یابد. این ابهام تفسیری، اختیار گسترده‌ای به مقام تطبیق می‌دهد و در نتیجه، رفتارهایی که می‌توانستند ذیل حمایت‌های قانونی قرار گیرند، در چارچوب ضرورت امنیتی توجیه می‌شوند.

در بعد شکلی، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این بستر، شکل‌گیری «دادرسی امنیتی موازی» است؛ وضعیتی که در آن مرحله پیش‌گیری (تحقیق امنیتی) نقش تعیین‌کننده پیدا می‌کند و مرحله قضایی عمدتاً نقش تأییدکننده می‌یابد. در چنین الگویی، تساوی سلاح‌ها، دسترسی کامل به ادله و علنی بودن رسیدگی محدود می‌شود. این در حالی است که تضمین‌های دادرسی منصفانه، مطابق ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، از جمله عناصر بنیادین عدالت کیفری‌اند و حتی در شرایط اضطراری نیز نمی‌توان آنها را به‌طور نامحدود محدود کرد.

مصادق عینی این بستر حقوقی را می‌توان در این واقعیت مشاهده کرد که چگونه برچسب «امنیتی» بر یک پرونده، مسیر رسیدگی را دگرگون می‌کند؛ بدون آنکه در متن قانون تصریحی بر تعلیق تضمین‌ها وجود داشته باشد. در این وضعیت، قانون نقض نشده است؛ اما قابلیت اجرای کامل آن محدود شده است. این همان لحظه‌ای است که قانون به ابزار مشروعیت‌بخش برای محدودسازی تبدیل می‌شود.

### ۳-۳. بستر نهادی: هم‌پوشانی ساختاری و تولید مصونیت

در سطح نهادی، خثی‌سازی از طریق معماری سازمانی رخ می‌دهد. هنگامی که نهادهای امنیتی، تعقیبی و قضایی در یک زنجیره هم‌پوشان عمل کنند و نظارت بر رفتار ناقضان احتمالی در درون همان ساختار صورت گیرد، پاسخ‌گویی مستقل تضعیف می‌شود.

گرین و وارد در تحلیل جرم دولتی نشان می‌دهند که انسداد مسیر پاسخ‌گویی، یکی از مؤلفه‌های اصلی استمرار نقض‌های ساختاری است (Green & Ward, 2004: 34). اگر رسیدگی به رفتار ناقض امنیت فردی در سازوکاری انجام شود که از نظر ساختاری به همان شبکه اقتدار وابسته است، احتمال فعال‌شدن ضمانت‌اجرا کاهش می‌یابد.

مصادق عینی این وضعیت در جابه‌جایی رسیدگی از سطح کیفی به سطح اداری قابل مشاهده است. رفتاری که قابلیت تعقیب کیفی دارد، در قالب رسیدگی داخلی یا انتظامی بررسی می‌شود و نتیجه آن غالباً به سطح عمومی پاسخ‌گویی راه نمی‌یابد. بدین ترتیب، نقض بالقوه، به «تخلف سازمانی» تقلیل پیدا می‌کند و از حوزه جرم‌انگاری خارج می‌شود.

همچنین هم‌پوشانی صلاحیت‌ها، مرز میان ضابط و قاضی را در عمل کمرنگ می‌کند. اگر مرحله تولید ادله و مرحله ارزیابی بی‌طرفانه آنها از یکدیگر استقلال ساختاری نداشته باشند، حقیقت قضایی پیشاپیش در مرحله پیش‌کیفری ساخته می‌شود. در چنین وضعیتی، عدالت کیفی از سازوکار کنترل اقتدار به سازوکار تثبیت اقتدار میل می‌کند.

۳-۴. بستر گفتگومانی: طبیعی سازی محدودیت و انسداد نام گذاری نقض

عمیق ترین سطح خنثی سازی در بستر گفتگومانی رخ می دهد؛ جایی که نه متن قانون و نه ساختار نهادی، بلکه معنای مفاهیم دگرگون می شود. در این سطح، امنیت فردی در برابر امنیت حاکمیت در موقعیت ثانوی قرار می گیرد و زبان رسمی، رفتار محدودکننده را در قالب ضرورت، پیشگیری یا دفاع از نظم بازتعریف می کند.

مصادق عینی این بستر در زبان رسمی و رسانه ای قابل مشاهده است؛ جایی که نقد قدرت به «تهدید»، مطالبه تضمین های دادرسی به «اختلال در رسیدگی»، و اعتراض مدنی به «اخلال در نظم» تعبیر می شود. در حقیقت می توان گفت امنیت به ارزش مطلق و نقد قدرت به تهدید تبدیل می شود (برلین، ۱۳۸۷: ۱۳۱). در چنین فضایی، حتی اگر رفتار ناقض رخ داده باشد، نام گذاری آن به عنوان نقض دشوار می شود. و تا زمانی که یک رفتار در زبان حقوقی و عمومی به عنوان نقض شناخته نشود، ضمانت اجرا نیز فعال نخواهد شد.

در این سطح، خنثی سازی به طبیعی سازی محدودیت می انجامد؛ یعنی جامعه به تدریج با کاهش سطح تضمین های حمایتی سازگار می شود. این طبیعی سازی، حلقه پایانی شبکه ای است که از سیاست آغاز شده، از حقوق عبور کرده، در نهاد تثبیت شده و در گفتمان رسوب کرده است.

چهار بستر سیاسی، حقوقی، نهادی و گفتگومانی، در تعامل با یکدیگر نظامی ایجاد می کنند که در آن امنیت فردی در سطح هنجاری تثبیت، اما در سطح عملی محدود می شود. بستر سیاسی اولویت اقتدار را

تثبیت می‌کند؛ بستر حقوقی دامنه تفسیر امنیتی را گسترش می‌دهد؛ بستر نهادی مسیر پاسخ‌گویی را تضعیف می‌کند؛ و بستر گفتمانی حساسیت نسبت به نقض را کاهش می‌دهد. حاصل این برهم‌کنش، به یک نتیجه ساختاری یعنی وارونگی نظم کیفری منتهی می‌شود. در نظم کیفری کلاسیک، قدرت در معرض نظارت و شهروند در موقعیت حمایت قرار دارد. قانون ابزار محدودسازی اقتدار است و عدالت کیفری، مرز میان دولت و فرد را ترسیم می‌کند. اما در نظم وارونه، شهروند در برابر قدرت آسیب‌پذیر و قدرت در برابر شهروند غیرپاسخ‌گو می‌شود. قانون به جای آنکه سپر فرد باشد، به سازوکاری برای تثبیت اقتدار تبدیل می‌گردد. عدالت تنها در محدوده ای معنا پیدا می‌کند که امنیت و اقتدار اجازه آن را داده باشد (ناظمی پور، ۱۴۰۱: ۳۶۰).

در این وضعیت، جرم قدرت دیگر یک انحراف فردی یا تخلف موردی نیست، بلکه پیامد طبیعی معماری ساختاری خنثی‌سازی است. جرم نه از طریق خروج از قانون، بلکه از طریق بی‌اثر کردن آن ممکن می‌شود. خنثی‌سازی سیاسی امکان جرم‌انگاری را محدود می‌کند؛ خنثی‌سازی حقوقی امکان تعقیب را تضعیف می‌سازد؛ خنثی‌سازی نهادی امکان نظارت مستقل را کاهش می‌دهد؛ و خنثی‌سازی گفتمانی امکان نام‌گذاری نقض را از میان می‌برد. در نتیجه، چهار سطح به‌صورت چرخه‌ای یکدیگر را تقویت می‌کنند. این چرخه، نه به‌صورت تصادفی، بلکه در چارچوب منطق حفظ ساختار شکل می‌گیرد (Green & Ward, 2004: 39). هرچه ظرفیت پاسخ‌گویی کاهش یابد، احتمال استمرار تعرض افزایش می‌یابد؛ و هرچه تعرض استمرار یابد، نیاز به مشروعیت‌بخشی گفتمانی بیشتر می‌شود. این چرخه، به‌تدریج سطح حساسیت نسبت به نقض را کاهش می‌دهد و امنیت فردی را از حق بنیادین به امتیاز مشروط تبدیل می‌کند.

## ۵. راهکارهای بازفعال سازی ظرفیت حمایتی امنیت فردی

تحلیل چهار بستر خنثی سازی نشان داد که مسئله امنیت فردی، کمبود قاعده حمایتی نیست، بلکه بی اثر شدن ساختاری قواعد موجود است. بنابراین راهکارها نیز نمی توانند صرفاً تقنینی یا مقطعی باشند؛ بلکه باید معطوف به بازسازی هم زمان منطق تفسیر، معماری نهادی، فرآیند دادرسی و میدان گفتمانی باشند. در غیر این صورت، هر اصلاح محدود، در معرض جذب شدن در همان چرخه خنثی سازی قرار خواهد گرفت. در این چارچوب، راهکارها در چهار سطح مکمل ارائه می شود.

### ۱-۵. بازتعریف حقوقی مفهوم امنیت و محدودسازی تفسیری آن

یکی از بنیادی ترین بسترهای خنثی سازی، توسعه موسع مفاهیم امنیتی و ابهام در حدود آنهاست. اصل قطعیت حقوقی اقتضا می کند که مفاهیم محدودکننده آزادی، دقیق، روشن و قابل پیش بینی باشند (Robinson, 2014). هرچه دامنه تفسیر گسترده تر باشد، امکان توجیه رفتار محدودکننده در چارچوب «ضرورت امنیتی» افزایش می یابد. بنابراین، نخستین گام اصلاحی، ایجاد معیارهای محدودکننده و قابل سنجش در تفسیر مفاهیم امنیتی است. این امر مستلزم: تعریف مضیق و مصداق محور از مفاهیمی چون «تهدید علیه امنیت ملی»، «ضرورت»، «اخلال در نظم»؛ الزام دادگاه ها به استدلال مضاعف در پرونده های امنیتی، به ویژه در موارد محدودسازی تضمین های آیینی و پیش بینی کنترل عالی قضایی بر تصمیماتی که با استناد به ضرورت امنیتی اتخاذ می شوند. بنابراین، ضروری است که هرگونه استناد به ضرورت امنیتی، مشروط به رعایت سه معیار باشد: تناسب، ضرورت واقعی و کمترین مداخله ممکن. این معیارها در نظام های حقوقی

پیشرفته به‌عنوان اصول بنیادین محدودسازی حقوق شناخته شده‌اند و می‌توانند در چارچوب حقوق اساسی ایران نیز نهادینه شوند.

### ۲-۵. تضمین عملی دادرسی منصفانه در پرونده‌های امنیتی

تحلیل نشان داد که «دادرسی امنیتی موازی» یکی از مهم‌ترین ابزارهای ختنی‌سازی است. بنابراین بازفعال‌سازی امنیت فردی مستلزم بازگرداندن دادرسی به جایگاه تحدید اقتدار است. ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، اصول بنیادین دادرسی منصفانه را حتی در شرایط اضطراری نیز محور عدالت کیفری می‌داند. این اصول شامل تساوی سلاح‌ها، دسترسی مؤثر به وکیل، رسیدگی علنی و بی‌طرفی دادگاه است. در این چارچوب تضمین دسترسی فوری و کامل متهم به وکیل منتخب از نخستین لحظه سلب آزادی، محدودسازی امکان طبقه‌بندی گسترده ادله و پیش‌بینی سازوکار نظارت قضایی مستقل بر محرمانگی، تقویت اصل علنی بودن رسیدگی و استثنایی‌سازی واقعی جلسات غیرعلنی و الزام دادگاه‌ها به بررسی مستقل ادله تولیدشده در مرحله پیش‌کیفری، بدون اتکای پیشینی به گزارش‌های امنیتی ضروری است. زیرا هر جا که در صلاحیت دادگاه یا استقلال و بی‌طرفی آن تردید باشد، یا حتی از حقوق متهم نادیده گرفته شده باشد، به یقین محاکمه را باید غیرمنصفانه به شمار آورد (امیدی، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

### ۳-۵. تفکیک نهادی و تقویت پاسخ‌گویی ساختاری

هم‌پوشانی ساختارهای امنیتی، تعقیبی و نظارتی، یکی از کانون‌های اصلی تولید مصونیت است. اصلاح این وضعیت مستلزم بازطراحی معماری پاسخ‌گویی است.

نخست، رسیدگی به رفتار نفاض حقوق شهروندان باید از حوزه اداری و انتظامی صرف خارج و در مسیر کیفی مستقل و عمومی قرار گیرد. زیرا انتقال تخلفات بالقوه کیفی به سازوکارهای درون سازمانی، عملاً آنها را از دایره جرم‌انگاری خارج می‌کند.

دوم، نهادهای نظارتی باید استقلال ساختاری واقعی داشته باشند؛ نه صرفاً استقلال اسمی. استقلال بودجه‌ای، استقلال در انتصاب و عزل، و مصونیت از مداخله اجرایی از شروط این استقلال است.

سوم، ایجاد شفافیت آماری و انتشار عمومی داده‌های مرتبط با رسیدگی به تخلفات مأموران، می‌تواند نقش مهمی در تقویت پاسخ‌گویی ایفا کند.

چهارم، هرگونه هم‌پوشانی میان نهاد تولیدکننده ادله و نهاد ارزیاب ادله باید به حداقل برسد. تفکیک کارکردی میان ضابط و قاضی، نه یک تشریفات شکلی، بلکه شرط تضمین بی‌طرفی است.

#### ۴-۵. بازسازی میدان گفتمانی و تقویت حساسیت حقوقی جامعه

هیچ اصلاح ساختاری بدون بازسازی گفتمان عمومی پایدار نخواهد بود. همان‌گونه که تحلیل نشان داد، طبیعی‌سازی محدودیت‌ها و بازتعریف امنیت به‌عنوان ارزش مطلق، زمینه انسداد نام‌گذاری نقض را فراهم می‌کند.

بازسازی این سطح مستلزم:

تقویت آموزش حقوق شهروندی در نظام آموزشی؛

توسعه فرهنگ حقوق اساسی به‌مثابه ابزار تحدید اقتدار، نه مانع امنیت؛

تضمین آزادی رسانه‌ها برای نقد عملکرد نهادهای قدرت؛

تقویت نهادهای مدنی و حرفه‌ای مستقل برای پایش رعایت تضمین‌های آیینی.

۵-۵. پیوند اصلاحات چهارگانه و جلوگیری از جذب ساختاری

مهم‌ترین نکته آن است که این اصلاحات باید هم‌زمان و هماهنگ اجرا شوند. اگر تنها یکی از سطوح اصلاح شود، اما سایر سطوح در وضعیت پیشین باقی بمانند، منطق خنثی‌سازی آن اصلاح را جذب خواهد کرد.

برای مثال، تشدید ضمانت‌اجرا بدون استقلال نهادی، بی‌اثر خواهد شد؛ یا شفاف‌سازی مفاهیم بدون تضمین دادرسی منصفانه، کارکرد عملی نخواهد داشت. بنابراین، راهکار نهایی، بازسازی یکپارچه نسبت میان امنیت و حق است؛ به گونه‌ای که امنیت حاکمیت نه در تقابل با امنیت فردی که می‌بایست در چارچوب امنیت فردی تعریف شود. زیرا «پایه جامعه پیشرو، امنیت و پایه امنیت، قانونمند شدن جامعه بوده و برای امنیت پایدار، باید قانون در جامعه پایدار شود» (تاجیک، ۱۳۷۷: ۹۱).

بنابراین بازفعال‌سازی امنیت فردی، مستلزم بازگرداندن قانون به جایگاه تحدید اقتدار است. این امر نه با حذف ضرورت‌های امنیتی، بلکه با مشروط‌سازی آنها به معیارهای سخت‌گیرانه حقوقی ممکن است. تنها در چنین چارچوبی می‌توان از تبدیل وضعیت استثناء به قاعده جلوگیری کرد و از وارونگی نظم کیفری پیشگیری نمود.

## ۶. نتیجه گیری :

تحلیل انجام شده در این پژوهش نشان داد که مسئله امنیت فردی در نظام حقوقی ایران، در درجه نخست، مسئله فقدان قاعده حمایتی نیست؛ بلکه مسئله بی اثر شدن ساختاری همان قواعدی است که برای حمایت از آزادی های فردی وضع شده اند. اصول قانون اساسی و مقررات کیفری مرتبط با منع بازداشت غیرقانونی، منع شکنجه و تضمین دادرسی منصفانه، به لحاظ هنجاری، چارچوبی نسبتاً فشرده و صریح برای صیانت از امنیت فردی فراهم کرده اند. با این حال، فاصله میان «نصّ حمایتی» و «حمایت واقعی» نشان می دهد که بقای قانون به تنهایی تضمین کننده کارکرد حمایتی آن نیست.

مطالعه حاضر با تمرکز بر مفهوم خنثی سازی حمایت های قانونی، نشان داد که چگونه می توان بدون نقض صریح قانون، آن را از درون تهی کرد. در این چارچوب، قانون حذف نمی شود، بلکه در لحظه اجرا غیرفعال می شود؛ ضمانت اجراها لغو نمی شوند، بلکه مسیر فعال سازی آنها مسدود می گردد؛ و نهادهای نظارتی منحل نمی شوند، بلکه در شبکه اقتدار ادغام می شوند. بدین ترتیب، آنچه رخ می دهد نه بی قانونی، بلکه وارونگی کارکرد قانون است.

تحلیل چهار بستر سیاسی، حقوقی، نهادی و گفتمانی نشان داد که این خنثی سازی محصول یک سطح واحد نیست، بلکه نتیجه برهم کنش چندین سطح قدرت است. در بستر سیاسی، تقدم منطق بقا بر منطق حق، امنیت فردی را به متغیری وابسته به اقتدار تبدیل می کند. در بستر حقوقی، امنیتی سازی تفسیر و شکل گیری دادرسی موازی، تضمین های آیینی را محدود می سازد. در بستر نهادی، هم پوشانی ساختارهای امنیتی و قضایی و انتقال رسیدگی از حوزه کیفری به حوزه اداری، پاسخ گویی را تضعیف می کند. و در بستر گفتمانی، بازتعریف مفاهیم

بنیادین و طبیعی‌سازی محدودیت‌ها، امکان نام‌گذاری نقض را کاهش می‌دهد.

نتیجه این چهارگانه، شکل‌گیری نظم‌ی است که می‌توان آن را «وارونگی نظم کیفری» نامید: نظم‌ی که در آن، به‌جای آنکه قدرت در معرض نظارت و شهروند در موقعیت حمایت باشد، شهروند در معرض آسیب و قدرت در موقعیت مصونیت قرار می‌گیرد. در چنین ساختاری، جرم قدرت نه به‌عنوان انحرافی استثنایی، بلکه به‌عنوان پیامد منطقی معماری خنثی‌سازی ظاهر می‌شود. جرم از طریق خروج از قانون رخ نمی‌دهد، بلکه در دل همان قانون، نهاد و فرآیندهایی شکل می‌گیرد که ظاهراً برای جلوگیری از آن طراحی شده‌اند.

بر این اساس، مهم‌ترین یافته نظری پژوهش آن است که امنیت فردی، صرفاً یک حق بنیادین نیست، بلکه آزمون کارآمدی دولت حقوقی است. هر جا که امنیت فردی به وضعیت مشروط و تعلیقی فروکاسته شود، مرز میان اقتدار مشروع و اقتدار خودبنیاد تضعیف می‌شود. در چنین شرایطی، حتی تشدید تقنین یا افزودن ضمانت‌اجراهای جدید نیز لزوماً به بازسازی حمایت منجر نخواهد شد، زیرا منطق خنثی‌سازی می‌تواند اصلاحات جزئی را جذب و بی‌اثر کند. از این رو، بازسازی امنیت فردی مستلزم بازگرداندن تقدم حق بر بقا در سطح سیاسی، محدودسازی تفسیر موسع امنیتی و تضمین دادرسی منصفانه در سطح حقوقی، تفکیک نهادی و تقویت پاسخ‌گویی مستقل در سطح ساختاری و گشودن میدان معنا و جلوگیری از طبیعی‌سازی محدودیت‌ها در سطح گفتمانی است.

تنها در چنین چارچوبی می‌توان از تثبیت وضعیت استثناء به‌عنوان قاعده جلوگیری کرد و قانون را از متنی تشریفاتی به ابزاری واقعی برای تحدید اقتدار بازگرداند. امنیت فردی زمانی به معنای واقعی کلمه تحقق می‌یابد که نه در خدمت قدرت که در برابر آن فعال باشد. اگر امنیت به مفهوم مصونیت ساختار تقلیل یابد، آزادی به امتیاز تبدیل می‌شود؛ اما اگر امنیت به‌مثابه حق مصونیت فرد در برابر اقتدار فهم شود، آنگاه دولت حقوقی معنا پیدا می‌کند.

بنابراین، آینده امنیت فردی در گرو بازتعریف نسبت میان قدرت و قانون است. قانون باید مرز اقتدار نه پوشش اقتدار باشد؛ و عدالت کیفری باید سازوکار کنترل قدرت بماند نه ابزار مدیریت بحران باشد. در غیر این صورت، خنثی‌سازی حمایتی استمرار خواهد یافت و جرم قدرت، به‌جای استثناء، به قاعده‌ای خاموش اما پایدار تبدیل خواهد شد.

## فهرست منابع

## منابع فارسی

۱. الهام، غلامحسین؛ بحیرایی، امیرحسین؛ فرج‌پور اصل‌مردنی، علی‌اصغر. (۱۳۹۷). گستره حق قیام و نسبت آن با بزه بغی. فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، ۲۳(۸۱)، ۱-۲۷.

۲. امیدی، جلیل. (۱۳۸۲). مبانی عدالت در حقوق کیفری و حقوق بشر. مجلس و راهبرد، (۳۸)، ۴۱-۶۶.

۳. برلین، ایزایا. (۱۳۸۷). آزادی و خیانت به آزادی: شش دشمن آزادی بشر (ترجمه عزت‌الله فولادوند). تهران: نشر ماهی.

۴. تاجیک، محمدرضا. (۱۳۷۷). انتظام در پراکندگی: بحثی در امنیت ملی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱(۲)، ۱۱۷-۱۲۸.

۵. توجهی، عبدالعلی؛ دهقانی، علی. (۱۳۹۲). در جدال امنیت‌گرایی و موازین دادرسی منصفانه. پژوهش حقوق کیفری، ۱(۳)، ۷-۳۴.

۶. عبداللهی، معاذ. (۱۳۹۰). تأثیر مدل‌های حکومتی در جرم‌انگاری جرائم حکومتی (رساله دکتری). دانشگاه تهران، پردیس فارابی.

۷. علیزاده، عبدالرضا؛ کاویانی، محمدهادی. (۱۳۹۰). حق امنیت فردی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، ۴(۴)، ۲۵۷-۲۷۲.

۸. عباسی، ابراهیم؛ دیندارلو، سعید؛ صالحی، سیدجواد؛ قرشی، سید یوسف. (۱۴۰۱). فوکو و تبارشناسی دولت مدرن: حکومت‌مندی و عبور از چشم‌انداز حقوقی به دولت. مطالعات حقوقی، ۱۴(۱)، ۱۸۳-۲۲۴.

۹. قپانچی، حسام؛ دانش‌ناری، حمیدرضا. (۱۳۹۱). الگوهای دوگانه فرایند کیفری «کنترل جرم» و «دادرسی منصفانه». آموزه‌های حقوق کیفری، ۴(۴)، ۱۶۷-۱۸۴.

۱۰. مرادپور، احمد. (۱۳۹۹). بررسی مفهوم اقتدار در دوره‌های مختلف تاریخی از دیدگاه حقوق عمومی با تأکید بر سه دوره قرون وسطا، مدرن و پست‌مدرن. پژوهش ملل، ۵۹(۱)، ۱۱۹-۱۴۱.

۱۱. مهدوی پور، اعظم؛ شهرانی کرانی، نجمه. (۱۳۹۳). امنیت‌شدن جرم‌شناسی: راهبردها و آثار آن بر حقوق کیفری. پژوهشنامه حقوق کیفری، (۹)، ۱۵۹-۱۸۸.

۱۲. ناظمی پور، محمد؛ رایجیان اصلی، مهرداد؛ محمودی جانکی، فیروز؛ الهی منش، محمدرضا. (۱۴۰۱). رویکرد آسیب‌شناسی اجتماعی به جرم حکومتی و کاربست پاسخ‌گذاری به آن. پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، ۱۰(۲۰)، ۳۹۰-۳۴۷.

## منابع لاتین

- Agamben, G. (2005). State of exception (K. Attell, .1  
.Trans.). Chicago, IL: University of Chicago Press
- Barnes, H. E., & Teeters, N. K. (1943). New .2  
.horizons in criminology. New York: Prentice-Hall
- Garland, D. (2001). The culture of control: Crime .3  
and social order in contemporary society. Chicago,  
.IL: University of Chicago Press
- Giddens, A. (1984). The constitution of society: .4  
Outline of the theory of structuration. Berkeley,  
.CA: University of California Press
- Green, P., & Ward, T. (2004). State crime: .5  
Governments, violence and corruption. London:  
.Pluto Press
- Rawls, J. (1971). A theory of justice. Cambridge, .6  
.MA: Harvard University Press

Robinson, D. (2020). Justice in extreme cases: Criminal law theory meets international criminal law. Cambridge: Cambridge University Press

Ross, A. (1958). On law and justice. London: Stevens & Sons

Rousseau, J.-J. (1762). The social contract. London: J. Nourse